

ایران و اسلام و ایتالیا

در قرون وسطی (۱)

بقلم: آقای پروفور بوزانی

استاد دانشگاه رم

آقایان و خانمهای محترم!

موضوعی که امشب در باره آن چند کلمه مختصری خدمت حضرات محترم خواهم گفت اینقدر وسیع است که برای شرح مفصل آن نه یک بلکه دوسه سخنرانی لازم میبود. ولی چون این کنفرانس بمناسبت افتتاح مؤسسه فرهنگی ایتالیا و ایران ایراد میشود، انتخاب این موضوع را اگر چه بنحو بسیار ناقص و غیر کامل شرح دهم خالی از فائده نشمردم. در باره ایران و اسلام شاید چند اشاره مقدماتی لازم باشد:

عدای از خاور شناسان اروپائی اظهار عقیده نموده بودند که بعد از فتح ایران از طرف لشکرهای اسلام، در ایران هر اثری از فرهنگ قدیمی و از ثقافت زردشتی از بین رفت. ایران و ملت ایران تا حالا هم مانند سایر ملل اسلامی بوده اند و گذشته از چند اختلاف سطحی هیچ فرقی بین ایرانیان مسلمان و ملل عربی نمایان نیست. از طرف دیگر مستشرقینی نیز هستند که از افراط بتفریط گرائیده اند و این فرضیه را پیشنهاد کرده اند که ایران بار اسلام را همیشه با کمال عدم رضایت و نفرت کشیده است و هر موقعی که برای ایرانیان ممکن شده، کوشیده اند که یا بوسیله ایجاد مکتبهای فلسفی

(۱) متن سخنرانی آقای پروفور بوزانی استاد دانشگاه رم که در روز ۲۵/۹/۳۶

در دانشکده ادبیات ایراد شده است.

الحداد آمیز، و با بذریعه پوشاندن افکار خود زیر پرده سبک مخصوص شاعری، و بعضی بابها نه تصوف، و برخی با قبول مذهب شیعه و غیره از قید اسلام آزاد گردند و به شکل‌های مختلف، آئین قدیم ایران زمین را دوباره احیاء نمایند.

عقیده من اینست که هر دو نظریه مذکور غلط است. بعقیده بنده ایرانیت فقط منحصر بایران نیست بلکه میتوان گفت که ایرانیت با وجودیکه اصل و اولین منبع آن نژاد ایران است، با مرور زمان و در نتیجه حوادث تاریخی متنوع، بیک ارزش عالمگیر مبدل شده و بتمام دنیای اسلامی سرایت کرده تا حدی که میتوان گفت که اگر ایران مسلمان شده است اسلام نیز ایرانی گردیده است.

قصه کوتاه، بین ایران و اسلام بعقیده من مخالفت و تضاد نیست. قبل از اسلام نیز ایران خالی از نفوذ فرهنگ سامی و غیر آریائی نبوده (از قبیل تمدن بابل و سومری و شامی و الامی و غیره) و ایران عناصر فرهنگی بسیار مختلف را در هم آمیخته و با آنها شکلی داده که اگرچه عنصر آریائی در آن نیز نقش مهمی بازی میکند، نمیتوان آن را یک شکل آریائی خالص شمرد.

از طرف دیگر تمدن عربی قبل از اسلام نیز مصون از تأثیر و نفوذ فرهنگ ایرانی نمانده است و داستان‌ها و افسانه‌های پهلوانان ایران باستان در عربستان قدیمی رائج بوده است.

اینست که تکرار مینمایم اسلام و ایران دو عنصر متضاد نیستند، بلکه یکدیگر را تکمیل مینمایند و بخصوص در قرون وسطی تشخیص آنچه اسلامی است از آنچه که ایرانی است اینقدر آسان نیست. تعداد زیادی از آثار و مؤلفین که در ضمن سخنرانی خود ذکر خواهم کرد اگرچه بنظر اول عربی مینمایند، در حقیقت یا ایرانی بوده‌اند یا تحت نفوذ و اثر اسلام ایرانی، یا ایران اسلامی قرار گرفته‌اند.

حالا برگردیم باصل مطالب و قدری در تاریخ مطالعات اسلامی در ایتالیا و قدیم یعنی در قرون وسطی نظر اندازیم.

اولین شمه‌ای از مطالعات اسلامی در اروپا در مملکت «اندلس» یا اسپانیا حس میشود که در آن سرزمین مسلمانها و مسیحی‌ها قرنهای درازی باهم زندگی کرده‌اند. ولی بخصوص بعد از شروع جنگ‌هایی که بزبان اسپانیولی بآن **Reconquista** میگویند - یعنی بعد از نیمه اول قرن یازدهم میلادی - در شهر تولید و که در سال ۱۰۸۵ از طرف مسیحیان دوباره از دست مسلمانها ستمه شده بود، مهمترین مرکز مطالعات اسلامی در اروپا تأسیس گردید. یعنی مکتب معروف به مکتب «Toledo». در این مکتب از نیمه اول قرن دوازدهم مسیحی ببعده مقدار زیادی از آثار فرهنگی اسلامی بخصوص درباره طب و نجوم و هیئت و ریاضیات و غیره به زبان لاتینی ترجمه شد و در تمام اروپا منتشر گردید، و یکی از علل عمده جنبش «Renaissance» بود که بوسیله آن در قرن پانزدهم و شانزدهم، اروپا از زنجیر خرافات و توهّمات و ظنون بی معنی آزاد شد و از آن دوره عصر جدید شروع گردید.

اما باوجود اینکه مکتب «Toledo» از لحاظ جغرافیائی در اسپانیا واقع شده بود، نباید فراموش کرد که مهمترین مترجم آن يك شخص ایتالیائی بود موسوم به «Gherardo da Cremona» که در شهر «Cremona» واقع در ایتالیای شمالی در سال ۱۱۱۴ متولد شد و در سال ۱۱۸۷ درگذشت. اما موجب رفتن وی به اسپانیا این بود که او میخواست کتاب مشهور «Almagist» اثر «Ptoléméus» را که در سایر ممالک اروپا فقط نام آن را میدانستند و تا آنوقت فقط بزبان عربی موجود بود، بچشم خود ببیند و مطالعه کند. اینست که وی به تولد و آمد و زبان عربی را بیاموخت، تا توانست ۷۴ اثر عربی را که اکثریت آنها فی الواقع ایرانی یا یونانی بود در باره طب و علم نجوم و منطق و ریاضیات بزبان لاتین ترجمه کند و در اختیار دانشمندان اروپائی گذارد. اهمیتی که به ترجمه های این مترجم داده شده بهتر از همه از این استنباط میشود که وقتی که فن چاپ اختراع شد، بعضی از کتابهای وی بین اولین کتابهای مطبوع بوده است. مثلا ترجمه **المجسطی**

در سال ۱۵۱۵ در ونیز، و رساله در علم نجوم اثر جابر بن افلاح در شهر نورمبرگ در سال ۱۵۳۴، و کتاب ابن الهیثم راجع بمسائل فیزیک در شهر لیزبون در سال ۱۵۳۲ بطبع رسید.

اما جای شك و شبهه‌ای نیست که مهمترین ترجمه ژرارد کرمانا، ترجمه کتاب بزرگترین فلاسفه ایران ابوعلی سینا بوده یعنی «القانون فی الطب» که بعد از اختراع چاپ از طرف يك ایتالیائی دیگر موسوم به (Andrea Sepago) (قرن ۱۵ م) در آن تجدید نظر شده و در سال ۱۵۲۴ چاپ گردید. چیزی که شاید شنوندگان گرامی در شنیدن آن ذی‌علاقه باشند اینست که او این ادیسیون چاپی متن کتاب مذکور نیز در ایتالیا در شهر رم در اواخر قرن شانزدهم با خط چاپی عربی بسیار واضح و زیبایی منتشر گردید. قبل از جنگ عمومی دوم یکی از مستشرقین ایتالیائی که دکترا طب هم هست و مدتی در دربار امام یمن طبیب بوده در يك ده کوچک و دور دست یمن حکیمی پیدا کرده که در دست آن يك نسخه همان ادیسیون چاپی رم بود که چهار قرن پیش از مطبعة (Medicea) خارج شده بوده و این نسخه فعلاً در موزه مؤسسه شرقی ناپل موجود است. ولی قانون یور سینا نه فقط در یمن بلکه در اروپا نیز تا قرن هیجدهم عالیترین کتاب طب دانسته میشد و شکی نیست که ژرارد کرمانا با ترجمه آن خدمت درخشانی بفرهنگ دنیا نموده است.

از بین کتابهای دیگر که از طرف این مترجم ترجمه شده و تا قرن نوزدهم مکرراً در اروپا بچاپ رسیده است رساله علم نجوم اثر فرغانی (چاپ اخیرش ۱۹۱۵) و شرح اقلیدس اثر فیروززی (چاپ اخیرش ۱۸۹۹)، و کتاب مشهور الجبر والمقابلة اثر خوارزمی را ذکر مینمائیم. اهمیت ژرارد کرمانا فقط بسته بترجمه نیست و باید دانست که وی معلم یکی از معروفترین مترجمین قرن دوازدهم یعنی (Daniel of Morley) انگلیسی نیز بوده است.

در همین قرن در سرزمین ایتالیا در شهری واقع در ایتالیای جنوبی موسوم به «Salerno» يك مکتب بسیار مهمی شهرت یافته که نام آن Scuola Salernitana

میباشد. در این شهر عده زیادی از دانشمندان ایتالیائی (کلیمی و مسلمان) با اتفاق کامل نه فقط در ترجمه شاهکارهای علم طب کلاسیک ایرانی و اسلامی همکاری میکردند بلکه مرکز طبی تأسیس نموده‌اند که در اروپای آنوقت بینظیر بوده است. و بعلاوه نمونه خوبی از معاونت و همکاری بین‌المللی و بین‌الادیانی نیز بوده است. يك مترجم مشهور ایتالیائی همین قرن (Platone di tivoli) است که خود را بشهر اسپانیولی « برسیلون » رسانده و در آنجا با همکاری يك کلیمی عربی دان موسوم به « ابرهام بن حیه » کتابهای علم نجوم البتانی و الفرغانی و برخی کتابهای دیگر راجع به هندسه و ریاضیات ترجمه نموده است.

ولی با وجودیکه اهمیت کار و فعالیت این مترجمین اول از زبان عربی حقیقه عظیم بوده و در نتیجه آن اروپای تاریخ اولین شعاع فرهنگ علمی و تمدن فنی را دیده‌است، ناگفته نماند که علاقه ایشان بیش از همه روی علوم و فنون عملی متمرکز بود و به اصول و منابع روحانی تمدن اسلامی و ایرانی که از آن عملاً استفاده میکردند تقریباً هیچ اعتنائی نداشتند.

علاقه بجنبه روحانی فرهنگ اسلامی بخصوص در قرن بعد یعنی در قرن سیزدهم میلادی نمایان میشود. وای نظر باوضاع معنوی اروپای آنوقت منظور عمده مطالعات اروپائیان راجع باسلام و شرق تنقیدی و مجادله آمیز بوده است. ولی خواهیم دید که در این موضوع نیز بعضی از دانشمندان ایتالیائی نسبتاً بی طرف و معتدل مانده و نقش مهمی برای انتشار فرهنگ حقیقی برعهده داشته اند.

بعد از اشغال جزیره سیسیل از طرف مسیحیان در سال ۱۰۹۰، فرهنگ اسلامی سیسیل که حتی مناطق دیگر ایتالیای جنوبی و مرکز کزی را تحت نفوذ خود نیز قرار داده بود، یکدفعه ناپدید نشد برعکس باوجود مساعی بعضی پادشاهان آن وقت برای از بن برکندن آثار ظاهری حکمران اسلامی مشاهده مینمائیم که تأثیر اسلام باطناً تا قرن چهاردهم نیز باقی مانده است. پادشاهان خاندان نرمان با وجود جنگهائی که بر ضد عربهای سیسیل نموده‌اند مقداری از عادات و رسوم اسلامی را قبول کرده‌اند

و در مدت یکدو قرن کلیسا و عمارت های شهر پالرمو از طرف معمارها و نقاشهای عربی که بنوبت خود مقلدین هنر ایرانی بودند مزین میشد، و شعراء در دربار شاهان سیسیل قصیده و غزل می گفتند و کتیبه های نفیس عربی را روی دیوارهای کاخها نقش میکردند.

جغرافیاشناس معروف ادریسی برای پادشاه « Roger » کتاب جغرافیائی تألیف کرد تحت عنوان « کتاب روجر ». این کتاب حاوی اطلاعات جغرافیائی بسیار وسیع و نقشه های دقیق پر تفصیل است که در دنیای اروپائی آنوقت مقبول نیفتاد و دانشمندان اروپا فقط بعد از چند قرن بازرش آن پی بردند.

در سال ۱۱۸۵ موقعیکه حکمرانی خاندان شاهی نرمان در سیسیل نزدیک به سپری شدن بود یک نویسنده مسلمان موسوم به ابن جبیر در اثنای مسافرتی از مکه و مدینه به افریقای شمالی دوسه روزی در شهر « پالرمو » توقف کرده در سفرنامه خود که برای اولین روز از طرف یک خاورشناس ایتالیائی آقای پروفیسور Schiaparelli در اوائل قرن حاضر ترجمه گردید چنین مینویسد :

« برای من دیدن دربار این پادشاه (یعنی Guillaume دوم نرمان) موجب تعجب بود. چنانکه دیدم وی از کار و فعالیت مسلمانها بسیار استفاده میکند و اکثریت غلمان و نوکران وی مسلمان مانده اند و او بر مسلمانها اعتماد کامل مینماید و مهمترین امور مملکت را بدست ایشان میسپارد. این پادشاه زبان عربی را بخوبی میداند و مینویسد و عده ای از وزراء وی مسلمان هستند و در ماه رمضان روزه میگیرند و زنهای مسیحی پالرمو نیز شبیه زنان مسلمین لباس میپوشند و عربی سخن میگویند و با چادر راه میروند »

این عادات و رسوم سیسیلی که تا کنون هم نسبتاً باقی مانده بعد از سقوط خاندان نرمان و روی کار آمدن خاندان سوابی فتوری نیافت بلکه از طرفی (بخصوص تحت سلطنت فریدریک دوم) تقویت هم شد. زیرا امپراطور (فریدریک) دوم که از طرف پاپ معاصر خود طرد دینی شده بود تمایل بسیار به اسلام و فرهنگ اسلامی داشت. و حتی وقتی که مجبور شد لباس صلیبین را بپوشد و جنگی بر ضد مسلمانهای

شام آغاز نماید به آسیا که رسید ، بادانشمندان مسلمان بمباحثات علمی میپرداخت و بعد از برگشتن باروپاچند سؤال راجع بموضوعات مختلفه فلسفه و منطق و فیزیک و حتی الهیات برای کسب جواب از علمای مسلمان به اسپانیا فرستاد و جواب آنها از طرف فیلسوف صوفی « ابن سبهین » داده شد. و نیز فراموش نباید کرد که در وقت پادشاهی « Manfredi » پسر و جانشین فریدریک دوم در شهر اوچرا واقع در ایالت پولیه در ایتالیای جنوبی مؤذن هاروزی پنج دفعه اذان می گفتند و هزارها مسلمان شهر نماز میخواندند .

در همین قرن در سال ۱۲۱۹ سرگذشت دلچسبی اتفاق افتاد که اگرچه راجع به آن بدبختانه تفصیل کافی ندارم ولی چون در آن يك شخصیت ایرانی نیز داخل است آنرا قابل ذکر میدانم . یکی از اولیاء اللہ ایتالیائی (S. Francesco d'Assisi) مؤسس طریقه فرانسسکان که تعالیم و رسوم آن با اصول بعضی از طریقت های صوفی اسلامی خیلی شباهت دارد تصمیم گرفت که خود را بممالک مسلمان رسانده مسلمانها را نه بوسیله جنگ و جهاد مانند صلیبیین بلکه با وسائل مسیحیتتری یعنی وعظ و مباحثه به مسیحیت در آورد . البته این فکر قدری ضعیف بود ولی ما باید اوضاع آن زمان و حسن نیت و سادگی قلب آن شخص را تحت نظر داشته باشیم . « S. Francesco » روز ۲۴ ژوئن ۱۲۱۹ از بندر ایتالیائی « Ancona » حرکت کرده و بعد از دو ماه به بندر « دمیاطه » رسیده درست موقعی که صلیبیین بدست سلطان الملك الكامل شکست سختی خورده بودند وی با کمال جسارت خواست که خود را شخصاً به سلطان معرفی کند و در مقابل وی از محاسن و مزایای دین مسیحی سخن گوید . سلطان با وی با کمال مهربانی رفتار کرد و او را آزاد گذاشت که دین مسیح را تشریح نماید و بعد از شنیدن براهین وی البته بدون مسیحی شدن ویرا دوباره به لشکر گاه صلیبیین فرستاد . در منابع لاتین و غربی مطالبی راجع به این ملاقات پیدا میشود ولی تا حالا هیچ اثری از آن در منابع اسلامی دیده نشده است . فقط اخیراً پروفیسور « Massignon » فرانسوی شان داده است که شخصی که آن وقت مستشار مذهبی سلطان الملك الكامل یا بعبارت

دیگر « پیرو مرشد » او بود، یکی از متصوفین ایرانی موسوم به **فخر فارسی** بود که در سال ۱۲۲۵ فوت شد. روی قبر فخر فارسی در قاهره کتیبه‌ای هست که در آن اشاره‌ای به یک حکایت مشهور موجود است که این متصوف با یک راهب مسیحی در دربار ملک الکامل رابطه داشته و از این مطلب با چند احتمال میتوان استنباط کرد که آن پیر مرد دانشمند مسلمان که ذکر آن در منابع لاتینی می‌رود همان متصوف فارسی بوده است. اما این سرگذشت یا حکایت مشهور چه بوده بنظر میرسد که ولی مسیحی به متصوف ایرانی پیشنهاد کرده که حقیقت دو مذهب را بوسیله «مباهله» آزمایش کنند. یعنی بعبارت ایرانی بوسیله «ورآتشین». کسی که داخل آتش شود و از آن بی‌ضرر بیرون آید دینش بر حق است. مثل همیشه این آزمایش نیز بی‌نتیجه مانده است. چنانچه بر طبق منابع غربی متصوف ایرانی با کلمه‌های مسیحیت‌را از آن ولی مسیحی فرمودند که اینگونه مباهله‌ها گناه است و نباید خدای متعال را تحت تجربه و آزمایش انسانی قرارداد.

بهر حال در موقعیکه متصوفین راجع به حقیقت عقاید خود مباحثه و مباهله می‌کردند، دانشمندان شاید با موفقیت بیشتری کار ترجمه و انتشار شاهکارهای نابغه‌های اسلامی و ایرانی را ادامه داده، نه فقط در دربار پادشاهان «سوابی» سیسیل اشخاصی مانند موسی پالمرو و **Stefano da Messina** و غیره چند کتاب عربی دیگر را بلاتین در آوردند، بلکه بعداً نیز در دربار پادشاهان سوابی که پس از خاندان سوابی در ایتالیای جنوبی حکمرانی کردند یک شخص سیسیلی موسوم به **فرج بن سالم** ساکن شهر **Girgenti** یکی از مهمترین کتب طب ایران یعنی **الحاوی** اثر رازی را ترجمه کرد. این ترجمه که در جزیره سیسیل بعمل آمده و متن اصلی آن عبارت از پنج جلد بزرگ از کاغذ چرمی است فعلاً در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است. در قرون وسطی علاوه بر دانشمندان و کشیش‌ها یک طبقه اجتماعی دیگر رفته‌رفته علاقه‌مندی زیادی را در امور شرقی و در مطالعه رسوم و آئین‌های اسلامی و غیر اسلامی آسیای نزدیک نشان داده یعنی تجار جمهوری ت هائی که در بعضی بنادر

ایتالیا بخصوص درونیز و ژن تاسیس یافته و بازرگانی بسیار زنده‌ای باممالک بحر مدیترانه و آسیای غربی و ایران و حتی با آسیای مرکزی و چین و هند داشته‌اند بسیار خوب فهمیده بودند که شناختن زبانها و زندگی معنوی اقوام آسیائی برای مقاصد علمی نیز چه اهمیت زیادی را داراست. مثلاً از سندی که در دست ماست میدانیم که در سال ۱۲۴۷ و در سالهای بعد دولت ژن مترجم رسمی را انتصاب کرده بود برای زبان مسلمانی و حتی اسقف همان شهر مترجم شخصی پیش خود داشته که چنداهجته مختلف عربی بلد بود. از طرف دیگر «ونیز» بسته به نام «مار کوپولو» میباشد که بزرگترین مسافر اروپائی قرن سیزدهم بشمار میرود و شاید در تمام قرون وسطی نظیری نداشته باشد. وی در کتاب مشهور «Yl Milione» شرح مفصلی از جغرافیا و عادات و رسوم و آئین‌های عده زیادی از ممالک آسیائی از شام تا چین و ژاپن داده است **مار کوپولو** از قرار معلوم در مدت چند سال کارمند دربار امپراطورهای مغولی بوده و البته نمیتوانست تمایل زیادی نسبت به اسلام داشته باشد و متأسفانه قضاوتی که او در یکدو جای کتاب خود در باره اسلام میدهد اینقدر موافق نبوده و نسبتاً مغرضانه و از روی بی انصافی است. ولی در اینخصوص باید گفت که سبب عمده ضد اسلامی بودن بعضی نویسندگان آن وقت و وقفهای بعد نیز نه دیانت بلکه سیاست بوده است. بهترین دلیل آن اینست که وقتی دوسه قرن بعد ایران مذهب شیعه را قبول کرد و امپراطوری عثمانی که بدترین خطر و تهلکه برای اروپا بود، مشغول جنگهای متواتر با ایران گردید دول اروپائی مناسبات بسیار خوبی با ایران برپا کرده و مثلاً سفرای کبار جمهوریت ایتالیائی و نیز در دربار **اوزون حسن** آن پادشاه را با وجود آنکه او نیز مسلمان بود خیلی ستایش و تمجید کرده و در ضمن گزارشهای رسمی خود او را حتی با داریوش مقایسه میکردند. بهر حال اهمیت مار کوپولو از لحاظ جغرافیائی و علمی و تاریخی اینقدر مهم و معروف است که احتیاج بشرح مفصل آن نیست. فقط یاد آوری مینمائیم که بعضی از مستشرقین مار کوپولو نه فقط در آثار سائر مورخین اروپائی اثر کرده بلکه نظر باینکه او چند ماه در ایران

بوده و بدربار شاهی تبریز آمده ممکن است که با بعضی از مورخین ایرانی نیز در تماس بوده باشد. بعضی از تفصیل جغرافیائی و تاریخی که در کتاب «مار کوپولو» درج شده است بنظر میرسد که در تواریخ رشیدالدین ووصاف از آن استفاده شده است. يك شخص دیگر ایتالیائی که تقریباً معاصر مار کوپولو است ولی شهرت آن اینقدر وسیع شده است راهب دومینیکان (**Ricoldo da Monte croce**) میباشد که بین سالهای ۱۲۴۳ و ۱۳۲۰ زندگی کرد. بعد از زیارتی در فلسطین در اواخر قرن سیزدهم خود را بتبریز رسانده و بعد از اقامت شش ماه در آن شهر به بغداد رفت. این راهب اسلام را خیلی بهتر از پولو شناخته عربی را یاد گرفته و بعد از مدتی حتی موفق گردید بزبان عربی نطق و سخنرانی عمومی نماید. وی علاوه بر سفرنامه بسیار دلچسبی بزبان لاتین که فوراً بزبان های ایتالیائی و فرانسوی ترجمه شده شروع بترجمه لاتین قرآن نموده و در مدارس معروف بغداد یعنی نظامیه و مستنصریه پیش علماء مسلمان علوم اسلامی را خوانده است. وی در کتاب خود مینویسد که «ایشان یعنی علماء مسلمان بغداد ما را با کمال مهر بانی پذیرائی کردند. گویا من يك فرشته آسمانی باشم در چشم ایشان. تاحدی که وقتی من داخل خانه های دانشمندان و اشراف مسلمان شهر میشدم خود را در بین برادران خود و در دیر خود میپنداشتم. ریکولد و در سال ۱۲۹۱ در نتیجه وقایع سیاسی از قبیل شکست صلیبین در فلسطین و اشغال عکا از طرف مسلمانها مجبور شد که بغداد را ترک گفته به اروپا مراجعت نماید. بعد از برگشت به وطن ریکولد و رساله ای درباره اسلام نوشته که با وجودیکه در آن کوشش مینماید اسلام را رد کند ولی اقلاً اظهار تمایل و دوستی مخصوصی نسبت به افراد مسلمان نشان داده و مثلاً در جائی مینویسد که: «ما آئین و شریعت ایشان را با کمال دقت مطالعه کردیم و تعجب می کردیم که مسلمانها اگر چه هم دین ایشان حق نباشد چگونه میتوانند از لحاظ اخلاقی کارهای بسیار عالی و نجیب انجام دهند». بدبختانه ریکولد و مکتبی تأسیس نکرده و آثار وی تا اندازه ای در آن دوره استثنائی مانده ولی دلیل بر اینست که بعد از شکستی که صلیبین خورده بودند اخیراً اقوام اروپائی شروع

بفهمیدن حقیقت اسلام نموده و دیده بودند که جنگهای مذهبی و فحش بی جا و بی بنیاد در مقابل مسلمانها هیچ نتیجه نبخشیده و باید اسلام و عقاید مسلمانها را مطالعه عمیقتری کنند.

تا حالا از مطالعات ایتالیائی ها در باره اسلام و شرق سخن گفتیم. چیزی که نباید از نظر دور داشت این نیز هست که در تشکیل و تطور و تکامل علم کلام مسیحی و فلسفه قرون وسطی که مهمترین نمایندگان آن ایتالیائی بودند، فلسفه اسلامی نقش مهمی بازی کرده است. از قرار معلوم بزرگترین فیلسوف قرون وسطی که حالا هم کاتولیک ها و ویرا استاد و معلم مطلق و تقریباً معصوم فلسفه کلاسیکی میدانند **Thomas d'Aquinas** میباشد. نه فقط فلسفه بلکه حتی از بعضی جهات علم الهیات **S. Thomas** بدون نهضت فرهنگی و فلسفه اسلامی قرون هشتم و نهم و دهم که در نتیجه آن شاهکارهای فلسفه یونان و بخصوص ارسطو دوباره کشف و با تکمله های اریترینالی دوباره در دنیای علم و ادب رائج شد، امکان پذیر نمیشد. فیلسوفی که شاید بیشتر از همه در سنت تماس اثر کرده باشد استاد بزرگ ایرانی پورسینا بوده است. و سنت تماس در مجادله های که برخلاف فلسفه ابن رشد نموده است در بعضی جاها حتی حرف بحرف بعضی از جمله های ابن سینا را تکرار مینماید. در صورتیکه شك و شبهه ای نیست که در تنظیم و ترتیب ظاهری مواد و ابواب شاهکارهای فلسفی خود تا اندازه ای رساله های کلاسیکی علم کلام اسلامی را از قبیل «الاقتصاد فی الاعتقاد» اثر غزالی ایرانی تقلید نموده است.

البته مطالعه مسائل بسته به تأثیر روحانی و معنوی يك فیلسوف در فیلسوفهای دیگر امری است مشکل و برای شرح کافی این موضوع وقت و قابلیت بسیار زیاد تر از آنچه در اختیار بنده است لازم است. فقط اشاره ای به يك جنبه مخصوصاً دلچسب و جالب خواهم نمود. تاریخ فرهنگی قرون وسطی بنظر من این حیثیت و خاصیت را دارد که با وجود دشمنی ظاهری ادیان و فرهنگهای مختلف جریاناتی مخفی از این طرف بآن طرف میرفته و افکار محیطهای متنوع با فقدان کلی یا نقصان وسائل

از تباطی علمی در یکدیگر بطور عجیبی سرایت میکرده است. بطوری که شاید امروز نیز با وجود طمطراقی که ما درباره مبادله افکار و مناسبات فرهنگی مینمائیم نظیری نداشته باشد. نمونه درخشانی از آنچه میخوایم بگویم مسأله **کمدی الهی** دانته و منابع آن میباشد. یقین دارم که حضرات از مطالعاتی که در باره دانته و منابع شاهکار وی بعمل آمده باخبر و مطلع هستند و بنده در اینجا بطور بسیار مختصر فقط یادآوری مینمایم که اخیراً **Cerulli** سفیر کبیر سابق ایتالیا در ایران مبرهن کرده است که در زمان دانته در اروپا دو ترجمه یکی بزبان لاتین و یکی بزبان فرانسوی قدیمی از کتاب عربی تحت عنوان کتاب معراج وجود داشته که هر دو اثر یک **notaire** ایتالیائی موسوم به **Bonaventura da Siena** است. و دانته حتماً آن اثر را شناخته و از آن برای **کمدی الهی** خود استفاده نموده است. اما آن کتاب المعراج عربی که متن اصلی آن از دست رفته است بنوبت خود در محیط اسپانیای اسلامی منتشر شده بود؛ و از طرف یک کلیمی از عربی به اسپانیولی قدیمی بامر پادشاه آلفونس دهم کاستیلیا ترجمه شده و بعلاوه همه میدانند که منبع اصلی افسانه‌های راجع به معراج حضرت محمد را که در قرآن شریف بآن جز اشاره‌ای بیشتر نیست؛ در ایران باید جست. و کتاب پهلوی «ارتایویراف» یک نمونه آن میباشد. علاوه بر این مبرهن شد که اگر دانته شکل ظاهری و ترتیب و وصف دنیای دیگر را از منابع اسلام ایرانی اقتباس نموده، روحانیز تحت نفوذ ابن سینا قرار گرفته که وی او را با وجودیکه مسلمان و از نظر او کافر بوده نخواستنه در جهنم بگذارد و در بین ارواح معتبر و عالی جاه در قسمت مخصوص دنیای آخرت قرار داده است. قبل از دانته نیز در اروپا بیشتر از یک کتاب حاکی از سیرو مسافرت در دنیای آخرت، تألیف گردیده بود ولی آن کتابها بیش از مجموعه افسانه‌های بچه گانه و بیخود نبود. در صورتیکه تغییر دادن این افسانه‌های قدیمی به معنی روحانی عموماً و بمعنی پاک شدن نفس از زنجیرهای ماده و ارتقاء روح بسوی خدای متعال تحت رهنمائی یک شخصیت نورانی که رمز عقل اول مانند پیرمرد رساله حی بن یقظان ابن سینا و **Beatrice** دانته باشد قبل از انتشار یافتن فلسفه پورسینا در

اروپا معلوم نه و بدون تماس روحانی عمیقی بین دانته و افکار عارفانه اسلام ایرانی فهمیدنی نیست. اینست که يك سلسله غیر منقطع مهمترین شاهکار ایتالیا و اروپای قرون وسطی یعنی کمدی الهی دانته را از راه ترجمه‌های اسپانیولی بقلم چند نفر کلیمی و ترجمه لاتینی و فرانسوی آن، با معراجنامه عربی، و با نظریه ایرانیان باستان، و با عرفان و فلسفه پورسینا همپیوندند. دانته مسیحی و مترجم کلیمی اسپانیا و مؤلف مسلمان معراجنامه و دستورها و مؤبدان ایرانی و عارف و دانشمند پورسینا شاید هر یکی از ایشان جداگانه بالسان ظاهری یکدیگر را لعنت میکرده اند ولی فعالیت ایشان بزبان حال و باطناً از اتفاق و اتحاد عمیقتری حاکی است. و شاید در این سلسله عارفانه و مخفیانه که از دانته تا «ارتایویراف» برسد امر فقط اتفاقی نیست که ایتالیا و ایران یکی در آسیا و یکی در اروپا دو سر آنرا تشکیل بدهند.

موضوع خودم که من آنرا محدود بقرون وسطی ساخته و کمی وقت مرا نمیگذارد که از مناسبات معنوی و فرهنگی بین اسلام و ایران و ایتالیا بعد از قرن چهاردهم حرف بزنم، اینست که نامهای مشهور از قبیل **Pietro della Valle** که خودش نه فقط فارسی را یاد گرفته بلکه حتی کوشش کرده بزبان فارسی شعر نیز بگوید، و یا سفرای جمهوریت و نیز در دربارهای اوزون حسن و صفویان و نامهای خاورشناسان ایتالیائی قرنهای بعد نا گفته خواهند ماند. ولی چیزی که گفتن آن قبل از پایان این سخنرانی ناقص بنده لازم مینماید اینست که بین ایران و ایتالیا از ازمئه بسیار باستان تا حالا شباهت عجیبی نمایان است.

ایران و ایتالیا هر دو در زمان قبل از مسیحیت و اسلام مرکز دو امپراطوری عالمگیر بوده‌اند. بعد از قبول مذهب سامی مسیحیت و اسلام موقتاً داخل دوره‌ای خسوف شده ولی با مرور زمان ایران به اسلام و ایتالیا به مسیحیت حیثیت و رونق مخصوص بخشیده که میتوان آنرا در نام دو شخصیت برجسته مجسم نمود: در ایران ابن سینا و در ایتالیا سنت تماس در قرون وسطی. ایتالیا و ایران هر دو دولت متحدی را تشکیل نداده‌اند. گویا وظیفه تاریخی آنها خدمت به يك ملیت نژادی و خصوصی نبوده

بلکه انتشار شعاع فرهنگ و علم و ادب در تمام دنیای آسیائی و اروپائی بوده است. اینست که میتوان گفت چه فرهنگ ایران و چه فرهنگ ایتالیا فقط ارزش محلی و ملی نداشته است و همچنانکه در قرنهای موسوم به رنسانس و بعد تا قرن هیجدهم زبان ایتالیا در اروپا زبان فرهنگ و هنر بین المللی بوده، در خاور اسلامی از ترکیه تا بنگاله و حتی اندونزی زبان فارسی زبان هنر و شعر بوده، و حتماً هنوز نیز هست.

امیدوارم در وقت حاضر نیز که هر دو ملت بعد از مساعی مدیدی موفق گردیدند اتحاد ملی خود را دوباره یافته و زندگی تازمائی از سر بگیرند، هم ایرانیان و هم ایتالیائی ها فراموش ننمایند که ثقافت ایشان ثقافتی است بین المللی و جهانی و بار مسئولیت ایشان از این لحاظ سنگین تر است. در دنیای حاضر که با وجود اوضاع ظاهری سیاسی روز بروز به اتحاد کلی و عمومی نزدیکتر میشود، وظیفه ایران و ایتالیا این دو سرزمین مبارک که در آن بزرگترین فیلسوفان و متصوفان و شعرای دنیا روشنی هستی را دیده اند بخصوص این خواهد بود که برای تحقق آن ایده آلی بکوشند که از طرف هاتف اصفهانی دو قرن پیش در این ابیات شیرین ابراز گردیده است:

که گر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری بما میسند
در سه آئینه شاهد ازلی	پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم ار او را	پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یکسو	شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو